**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021213**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

عرض کردیم به نظر می‌رسد کلمۀ ظن به معنای اعتقاد است و ویژگی‌هایی که این اعتقاد می‌تواند داشته باشد که این اعتقاد می‌تواند مخالف واقع باشد، می‌تواند قطعی نباشد، می‌تواند قطعی باشد، می‌تواند مستند به حجت نباشد، این ویژگی‌هایی را که در موارد استعمال ظن در آیات قرآنی به کار رفته از باب تعدد دال و مدلول هست و از غیر کلمۀ ظن این معانی استفاده می‌شود. مثلا یکی از مواردی که ظن، گفتیم ظن گاهی اوقات به معنای اعتقاد باطل هست، اینکه اعتقاد اعتقاد باطل باشد باطل بودن اعتقاد از کجا فهمیده می‌شود؟ گاهی اوقات استثنایی در جمله هست که این استثنا نشانگر این هست که باطل است، یعنی ما می‌گوییم من فقط اعتقاد دارم، این حصر صفت نفسانی در اعتقاد کأنّ این اعتقاد صرفا یک صفت نفسانی است و به واقعیت سرایت پیدا نمی‌کند، خب در بعضی آیات قرآنی ما همچین چیزهایی را داریم که «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى اْلأَنْفُسُ» می‌خواهند بگویند که اینها از اعتقاد و باور پیروی می‌کنند نه از ماورای باور که آن واقعیت خارجی و حقیقت و واقعیت باشند، آن چیزهایی که انفس خودشان تمایل دارند، یا «إِنْ هُمْ إِلاّ يَظُنُّونَ» یعنی اینها فقط یک اعتقادی دارند، واقعیت در اختیارشان نیست و «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ» خیلی وقت‌ها مستثنا از اعتقاد، یعنی اعتقاد دو گونه ممکن است باشد، یعنی آن چیزی که می‌تواند مستند من باشد می‌تواند واقعیت باشد، می‌تواند ظن باشد، من می‌گویم اینها فقط از اعتقاد خودشان پیروی می‌کنند، یعنی آن چیزی که می‌تواند مستند باشد که واقعیت هست در اینها نیست. بستگی دارد که این استثنا به چه اعتبار باشد؟ یک موقعی استثنا به اعتبار این هست می‌خواهد بگوید اینها صرفا یک اعتقاد دارند، ولی این اعتقاد پشتوانه ندارد، حجت برهان و دلیل همراهش نیست، مثلا «إِنْ هِيَ إِلاّ أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى اْلأَنْفُسُ» این می‌تواند ناظر به این جهت باشد که می‌گوید اینها هیچگونه برهان و دلیلی همراه این ادعایشان ندارد، صرف ادعاست، کلمۀ، می‌گوییم فلانی فقط ادعا در دست دارد، یعنی این ادعایش به واقعیت نخورده. یکی از نکاتی که باعث می‌شود یک معنای خاصی ظن پیدا کند، اینکه گاهی اوقات ظن در مقابل علم به کار می‌رود، نساء آیۀ ۱۵۷، «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ» که اینجا الا، الای، استثناء منقطع است، «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ»، اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم، کلمۀ علم به معنای اعتقاد جازم نیست، علم به معنای اعتقاد واصل به واقع است، بنابراین اگر یک کسی اعتقاد جازمی دارد ولی به عقیدۀ ما این اعتقادش مطابق واقع نیست، ما نمی‌توانیم بگوییم آن علم دارد، علم یعنی می‌گوییم آن آقا به واقع رسیده، عَلِمَ زیدٌ در عربی یعنی زید به این واقعیت رسیده، به واقع رسیده، اعتقاد مطابق با واقع هست، نه اعتقاد جازم. بنابراین ما در، در منطق یک اصطلاحی دارند می‌گویند مثلا علم یا تصور است یا تصدیق، مثلا تصدیق هم ممکن است صادق باشد، کاذب باشد، تصدیق کاذب را از اقسام علم می‌دانند، ولی در اصطلاح لغوی در لغت این موارد علم تعبیر نمی‌کنند، من نمی‌توانم بگویم علم زیدٌ ثم تبیّن انّه خطاء، نه علم زید درست نیست، زید نمی‌دانسته، بگوییم این مطلب را می دانست بعد، می‌دانست یعنی به این واقعیت رسیده بود، کسی که من اعتقاد دارم به واقعیت رسیده که نمی‌توانم بگویم به واقعیت نرسیده دیگر، در دید گوینده باید آن شخص عالم به واقعیت رسیده باشد.

**شاگرد:** واقع یعنی چی؟

**استاد:** یعنی حقیقت دیگر، به عالم واقع رسیده باشد دیگر، مراد این است دیگر. ببینید فرق دارد، الآن مثلا ما یقین به کار می‌بریم، یقین به اصطلاح کنونی را، می‌گویم من دیروز یقین داشتم که زید عادل است، الآن در عدالت زید در همان دیروز شک کردم، یقین داشتم زید دیروز عادل است و الآن در عدالت زید در دیروز، همین موضوع قبلی، خب در مورد یقین همین اصطلاحی که ما به کار ببریم یقین به معنای اعتقاد جازم است، اعتقاد جازمی که ولو خود معتقد احتمال خلاف به ما می‌دهد، ولی دیگری که از خارج دارد نگاه می‌کند می‌گوید این اعتقاد جازم ممکن است مطابق واقع باشد ممکن است مطابق با واقع نباشد، ولی علم به این معنا نیست، اعتقاد جازمی که من متکلمی که دارم نگاه می‌کنم مجرد اینکه طرف اعتقاد جازم دارد عَلِمَ به کار نمی‌برم. علم یعنی به واقع رسید، عَلِمَ زیدٌ یعنی زید به واقع رسید، به واقع رسید دیگر معنا ندارد که بگوییم دوباره رسید ولی بعدا دیگر به واقع نرسید؟ فرق دارد. بنابراین «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ» این یعنی اینکه اینها به واقعیت نرسیدند و تنها اعتقاد خودشان را، باور خودشان را، آن تخیلات نفسانی خودشان را پیروی می‌کنند. ممکن است آن بنده خدایی که این کار را می‌خواهد بکند یقین هم دارد، ولی این آیه می‌خواهد بگوید این یقینش یقین خاطئ است، یقینی نیست که مطابق واقع باشد، این به واقع نرسیده. اینکه اینجا ظن به معنای اعتقاد مخالف واقع هست به اعتبار اینکه با «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» همراه هست، شبیه این در سورۀ جاثیه، آیۀ ۲۴، «ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّ يَظُنُّونَ». یا سورۀ نجم، آیۀ ۲۸: «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا».

همین آیۀ معروفی که در بحث حجیت خبر واحد بهش تمسک می‌کنند اینجا یک نکته‌ای در مورد این آیه حالا آمد این را عرض بکنم، ما در بحث ادلۀ حجیت خبر واحد به این مطلب اشاره کردیم که اینجا کلمۀ ظن به معنای ظن فلسفی نیست، این ظن ممکن است اعتقاد صد درصدی باشد، اعتقاد جازم هم باشد، می‌خواهد بگوید که اینها این اعتقادشان مخالف واقع است، و اصلا کسانی که به آخرت ایمان ندارند «إِنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاْلآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلائِكَةَ تَسْمِيَةَ اْلأُنْثى (27) وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ»، احتمال زیاد یعنی در این تسمیه ملائکه به انثی در این موضوع ؟؟؟ ندارند «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ» این مراد این نیست که اینها ظن منطقی دارند به اینکه ملائکه مؤنث هستند، این ممکن است اعتقاد صد درصد هم داشته باشند، ولی این اعتقاد این هست که مطابق واقع نیست، اعتقاد توخالی است، اعتقاد پوچ است، امثال اینها. و روی همین جهت.

**شاگرد:** یقین بی‌جا

**استاد:** نه، آن یک بحث دیگر است که اعتقاد بدون مستند، معلوم نیست این ناظر به آن جهتش است که اینها اعتقاد. آقای مکارم بعضی جاها دیدم می‌گوید که مثلا ترجمه که می‌کند گمان بی پایه، اینجا معنا کرده. گمان بی پایه ظاهرا ایشان مرادشان از گمان بی پایه این هست که اعتقادی که منطقی نیست، یعنی براساس یک برهان و دلیل استوار نیست، این معلوم نیست که این ظن به این معنا باشد، این ظن به این معنا می‌تواند باشد یک اعتقاد مخالف واقع، اعتقادی که با واقعیت همراه نیست. حالا البته این مطلبی که آقای مکارم هم تعبیر می‌کند آن هم، این آیۀ شریفه را معمولا آقایان استناد می‌کنند برای عدم حجیت ظن به این آیه تمسک می‌کنند. ما اینجا اشکالات عدیده‌ای کردیم، یک اشکال این است که این ظن اینجا به معنای اعتقاد غیر جازم در مقابل اعتقاد جازم نیست، می‌تواند این اعتقاد جازم باشد، این اعتقاد می‌تواند اعتقاد جازم باشد، حالا چه این اشکالی که ما می‌خواهیم بکنیم اعم از این هست که ما اینجا ظن را به معنای اعتقاد بدون دلیل و برهان بگیریم، چه اعتقاد غیر مطابق با واقع بگیریم، هر کدام از اینها بگیریم این اعتقاد توش نخوابیده که این اعتقاد غیر جازم است، ممکن است جازم هم باشد، ولی این اعتقاد جازمی هست که حالا ما که می‌خواهیم بگوییم یعنی مطابق با واقع نیست، بعد در موردش توضیح می‌دهم. در مقابل آقای مکارم که معنا می‌کنند می‌گویند اعتقادی که پشتوانه ندارد، یعنی دلیل و برهان علمی همراهش نیست، دلیل همراه آن نیست. بنابراین این اصلا ربطی به بحث حجیت ظن و امثال، چون ظن به معنای ظن اصطلاحی نیست، من تصورم این هست که این آیه در مقام اصلا به آن حیثی که بحث حجیت خبر واحد ناظر است نظارت ندارد، ان الظن لا یغنی من الحق شیئا معنایش این نیست که ظن جای یقین نمی‌نشیند، حق به معنای یقین نیست، این آیۀ شریفه نمی‌خواهد بگوید اعتقاد غیر جازم، جای اعتقاد جازم را نمی‌گیرد، بلکه می‌خواهد بگوید اعتقاد جای واقعیت خارجی را نمی‌گیرد، در مقام اجزاء است، می‌گوید اگر شما یک اعتقادی دارید ولی واقعیت بر خلاف آن هست، مجرد اینکه شما اعتقاد دارید واقعیت را عوض نمی‌کند که، واقعیت سر جای خودش هست شما اعتقاد هم داشته باشید، داشته باشید، اعتقاد ربطی به واقعیت ندارد. ببینید ما در بحث حجیت، حجیت در زمانی هست که فرض کنید شخصی که به یک ظن، می‌گوییم آن ظن حجت است یعنی منجز واقع هست، یا منجز واقع است، یعنی من اگر، فرض کنید ظن می‌گوید نماز جمعه واجب است، شما باید نماز جمعه را حتما انجام بدهید، منجزیت، یا معذریت، یعنی از این طرف اگر گفت نماز جمعه واجب نیست شما می‌توانید نماز جمعه را نخوانید، عقل می‌گوید جائز هست که نماز جمعه را به استناد این امارۀ این ظن حجیت، حجیت یعنی تکلیف، شما را تحریک می‌کند یا از تحریک باز می‌دارد، معنای حجیت این است. منشاء می‌شود که شما اگر ظن به تکلیف باشد شما را به حرکت وا می‌دارد به سمت تکلیف، ظن به عدم تکلیف باشد که اگر حجت باشد شما را نسبت به این تکلیف می‌گوید ایمن هستید لازم نیست حتما این تکلیف را انجام بدهید. از تحریک باز می‌دارد. یک بحث بعدی هست، حالا شما اگر بر طبق این ظنتان عمل کردید آیا اجزاء هست یا اجزاء نیست؟ اجزاء و عدم اجزاء غیر از مرحلۀ اینکه الآن تکلیفمان چی است، بعدا کشف خلاف شد آیا مجزی هست یا مجزی نیست آن یک مرحلۀ دیگری هست، ممکن است شارع مقدس به شما می‌گوید که شما با استصحاب می‌توانید بر طبق استصحاب عمل کنید. شک دارید که وضو داشتید یا وضو ندارید، قبلا چون وضو داشتید حق دارید با این نماز بخوانید، حالا نماز خواندید بعدا کشف شد که ای بابا وضوی شما باطل شده بوده خب نماز شما باطل است. لازمۀ حجیت ظن امضاء نیست، دو مرحله بحث مختلف است. آقایان این بحثی که در بحث این آیۀ شریفه مطرح می‌کنند در بحث اینکه این آیه می‌خواهد حجیت ظن را از بین ببرد، یعنی اوّلا ظن را به معنای اعتقاد غیر جازم می‌گیرند، می‌گویند اعتقاد غیر جازم نمی‌تواند، تحریک کننده نیست، معذر نیست، منجز نیست، منجز نیست یعنی چی؟ یعنی عقل انسان حکم نمی‌کند که شما حتما باید بر طبق این اعتقاد غیر جازم عمل کنید، اگر یقینی باشد تحریک شما بکند، ظن به تکلیف باشد، تحریک شما بکند، ظن به عدم تکلیف باشد شما را از تکلیف باز دارد. اما این آیه به نظر می‌رسد اصلا ربطی به مقام حجیت ندارد، به بحث اجزاء است، این نمی‌خواهد بگوید آیه که شما اگر یک اعتقادی داشتید، واقعیت بر خلاف اعتقاد شما بود اعتقاد شما واقعیت را تغییر نمی‌دهد، اگر شما اعتقاد داشتید جهنم نیست، آخرت نیست، «إِنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاْلآخِرَةِ»، آخرتی وجود ندارد، اگر واقعا آخرت بود، شما می‌توانید، مجرد اعتقاد به عدم وجود آخرت شما را باعث نمی‌شود که نسوزید، می‌سوزید، این بحث در مرحلۀ اینکه آیا من می‌توانم عقل انسان این اعتقاد را محرک می‌داند یا محرک نمی‌داند نیست، عرض کردم این ظن حتی اعتقاد جازم را هم می‌گیرد، در اعتقاد جازم خب دیگر عقل انسان کاره‌ای نیست من به این مطلب جزم دارم، می‌گوید شما اگر اعتقاد یقینی هم دارید، صد درصدی هم دارید ولی مطابق واقع در نیامده و مطابق واقع نبود جای واقع را نمی‌گیرد، این ناظر به این است، این در واقع یک نوع ارشاد است، به این است که حواستان جمع باشد که الکی اعتقاد برایتان حاصل نشود، این یک نوع ارشاد هست به اینکه چون این اعتقاد جای واقع نمی‌نشیند حواستان باشد باید به واقع برسید، بگویم من اعتقاد دارم و این اعتقاد عذر من هست المعذور، القاطع معذور، نه یعنی بگوییم چون من یقین داشتم که جهنمی نیست حالا جهنم دیگر به خاطر یقین شما از بین برود، نه چون یقین هم داشته باشید جهنم نیست اگر واقعا جهنم وجود داشته باشد، وجود دارد. یا اصلا ربطی این بحث، که آیۀ شریفه هیچ ارتباطی به بحث حجیت و عدم حجیت ظن به معنای اعتقاد غیر جازم، اعتقاد به اصطلاح ظن منطقی اصلا ندارد. عرض کردم حالا اینکه ما می‌گوییم اینجا ظن چون در مقابل علم قرار گرفته، علم یعنی اعتقاد مطابق واقع، ان یتبع الا الظن می‌خواهد بگوید این اعتقاد شما علم نیست، چون علم نیست یعنی مطابق واقع نیست، جای واقع را نمی‌گیرد، ولو این اعتقاد صد درصدی هم باشد، ولی مطابق واقع نیست. یک نکته‌ای حالا اینجا من عرض بکنم به تناسب، آقایان حالا اسم در بحث آینده هم بی‌تأثیر نیست این نکته را، در منطق می‌گویند علم گاهی اوقات تصور است، گاهی اوقات تصدیق است، تصدیق آن چیزی هست که صدق و کذب در موردش مطرح هست، ولی تصور صدق و کذب مطرح نیست. مثال‌هایی برای تصور می‌زنند، مثال‌هایی هم برای تصدیق می‌زنند. به نظر می‌رسد که در ارتباط با، در مقولۀ علم و دانش و اینها ما یک سری پدیده‌های دیگری داریم که این پدیده‌ها به راحتی در یکی از این دو قسم تصور و تصدیق نمی‌گنجد، یک بحث احتمال، مثلا می‌گویم من احتمال می‌دهم زید آمده باشد احتمال ضعیف، احتمال متساوی الطرفین، احتمال قوی، حالا جایی که من می‌گویم من احتمال قوی می‌دهم زید بیاید این تصور است؟ تصدیق است؟ آن تصدیق‌هایی که ما معمولا تصدیق می‌دانیم اعتقاد جازم را تصدیق مطرح هست، این را داخل در تصدیق کردنش یک مقدار زور می‌برد. از آن طرف صرفا تصور نیست، یک سری بیشتر از تصور هست، یک معنای دیگری هم درش وجود دارد. بنابراین یک دایرۀ اموری که مربوط به علم هست را از تصور و تصدیق باید گسترده‌تر کرد. ما ممکن است بگوییم نسبت به این موضوع، نسبت به مثلا آمدن زید، من نسبت به آمدن زید یک موقع احتمال نمی‌دهم، یک موقع احتمال می‌دهم، این جنبه‌های تصدیقی‌اش را می‌گویم. این که احتمال می‌دهم، احتمال ندادن هم خودش تصور نیست، در جنبۀ تصدیق است، آمدن زید را من احتمال نمی‌دهم، آن که احتمال هم می‌دهم ممکن است احتمالم ضعیف باشد ممکن است احتمال متساوی الطرفین باشد، ممکن است احتمال قوی باشد، مع تجویز الخلاف، احتمال قوی باشد من دون تجویز الخلاف، یعنی همۀ حالت‌هایی که حالت‌های پنج گانه‌ای که نسبت به یک موضوع، من نسبت به این موضوع احتمال نمی‌دهم، یا احتمال ضعیف، یا احتمال متساوی الطرفین، یا احتمال قوی مع تجویز الخلاف، یا احتمال قوی مع عدم تجویز الخلاف، این ۵ حالت همۀ اینها حالت‌هایی هست که انسان، این از مقولۀ شبیه تصدیق است یعنی در وادی تصدیق اینها می‌گنجد، یا باید تصدیق به یک معنای گسترده‌ای کرد یا یک راه حل دیگری برای حل این مشکل آورد. یک نکتۀ دیگری هم اینجا هست

**شاگرد:** مع عدم تجویز خلاف دیگر احتمال خلاف نیست

**استاد:** نه مراد از احتمالی که اینجا می‌گوییم احتمالی که با ؟؟؟ عمد همراه هست، اصطلاحا اینجوری است دیگر. یعنی احتمالی که می‌گویند می‌گویند، مراد صرف احتمال نیست، احتمال یقینی، احتمال احتمال یقینی دیگر. احتمال یقینی هم احتمال تعبیر می‌کرد. این اصطلاح منطقی است دیگر، حالا آنش خیلی مهم نیست. یعنی به هر حال ما این پنج حالت را داریم، این پنج حالت را باید یک جوری در این تقسیمات بگنجانیم، این یک نکته. نکتۀ دوم اینکه گاهی اوقات من به جنبۀ احتمال تأکید ندارم، تأکیدم این است که یقین ندارم، مثل من در این موضوع شک دارم، شک دو حیثیت دارد، یک حیثیت اینکه به جنبۀ احتمال داشتنش ناظر باشد که همان بحث قبلی بود که احتمال متساوی الطرفین، ولی نوعا کلمه‌ای که می‌گویم من شک دارم یعنی یقین ندارم جنبۀ سلبی‌اش نظر دارم. این هم خودش یک جنبه‌ای است، صفت نفسانی تردید، تردید هم یک صفت نفسانی در ارتباط با واقع است، این هم صرفا تصور نیست، تصدیق به آن معنا هم نیست، چون تردید است. این پدیده‌هایی هست که آن پدیده‌ها در ارتباط با من و واقعیت‌های خارجیه شکل می‌گیرد اینها را هم یک جای دلمان بگذاریم. این یک نکته.

عمدۀ بحثی که در بحث مفاد ظن هست آن این است که آیا واقعا باید دقت کرد که آیا این ویژگی‌هایی که برای ظن وجود دارد آیا این ویژگی‌ها مستندش چی است، اصلا هست یا نیست؟ مثلا ببینید در سورۀ بقره آیۀ ۲۳۰، حالا یک تکه را می‌گویم و بقیۀ بحث باشد فردا، سورۀ بقره، آیۀ ۲۳۰، این آیه هست:

«فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» بحث محلل. «فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يَتَراجَعا إِنْ ظَنّا أَنْ يُقيما حُدُودَ اللّهِ»

زن و شوهری که یک بار بینشان طلاق افتاده و محلل فاصله شده یک بار که می‌گویم یعنی یک مقداری که نیاز به محلل باشد و محلل این وسط واقع شده اینها می‌توانند بعد از طلاق دادن محلل به همدیگر مراجعه کنند «إِنْ ظَنّا أَنْ يُقيما حُدُودَ اللّهِ». بعضی از مفسرین ظنا را اینجا به معنای عَلِمُ معنا کردند. یعنی اگر یقین دارند، علم دارند که «أَنْ يُقيما حُدُودَ اللّهِ» اینها می‌توانند مراجعه کنند، ولی دیدم آقای مکارم معنا کرده باشند اگر امید داشته باشند که حدود الهی را محترم بشمارند. هر دوی اینها در استعمالات وجود دارد حالا ولو به قرائن خارجیه، اینکه حالا اینجا این ظن‌ها مراد امید داشتن هست، یعنی احتمال قابل توجه، امید البته ظن اصطلاحی هم نیست، یک چیزی که احتمال قابل توجه هم باشد، امید اینجا یک قدری خیلی بد است، ترجمۀ دقیقی اصلا نیست، این ظن‌ها، امید مثلا یک کسی که ۳۰ درصد یک احتمالی را بدهد این امید می‌شود در موردش تعبیر کرد، من امید دارم پسرم برگردد، ۳۰ درصد احتمال می‌دهم، احتمال عقلایی امید است. ولی این ظن یا باید اعتقاد قوی باشد، یا علم باشد امثال اینها. ظن به معنای مطلق امید اصلا نیامده، مطلق امید، ظن به معنای اعتقاد هست. حالا یا اعتقاد قطعی یا اعتقاد غیر قطعی، امید تعبیر غلطی است، حالا غرضم، حالا یک نکته‌ای که منهای این بحث‌های اینکه کلمۀ امید تعبیر غلطی است، آنکه اینجا آیا ظن در این آیۀ شریفه به معنای اعتقاد قطعی است یا اعتقاد غیر قطعی، خب اثر دارد، آیا در جواز تکلیفی مراجعه باید یقین داشته باشیم که می‌توانیم حدود الهی را رعایت کنیم یا ظن به مراعات حدود الهی کافی هست برای اینکه جائز باشد و زن و شوهر به همدیگر مراجعه کنند. اینها حالا چجوری می‌شود این را، این خودش باید دقت کرد من این آیه را در جزء مواردی ذکر کرده بودم که ظن به معنای علم است، تذکر هم داده بودم که مراد از موارد ظن به معنای علم این نیست که حتما هم مطمئنم بگوییم ظن به معنای علم است، مواردی که لا اقل بعضی از مفسران ظن را به معنای علم گرفتند، بعضی موارد هست که اینکه ظن به معنای علم است قطعی است، روشن است. نمی‌خواهم بگویم ظن به معنای علم هست، ظن در مورد علم به کار رفته ولو به قرائن خارجیه، با تعدد دال و مدلول. ولی حالا به هر حال در این آیه، ولو با قرائن خارجیه ولو با تعدد دال و مدلول مراد از این ظن اعتقاد قطعی است یا اعتقاد غیر قطعی را هم شامل می‌شود؟ این دیگر باید اینها را دقت کرد، خیلی‌هایش خیلی واضح نیست مطلب که چجوری باید مشی کرد. حالا یک مقداری تطبیق این بحث را چون یک سری دیدم من نیازمند به بعضی بحث‌های تطبیقی ریزه کاری هست بدون آن بحث‌های ریزه کاری بعضی از نکات این بحث رویش خب روشن نمی‌شود، ان شاء الله بقیۀ بحث را فردا توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد